منوچهرجمالی

مسئله هبوط درادیان نوری ومسئله پیشرفت وتجدد

فرهنگ ایران برضد اندیشهِ «هبوط » درتورات وانجیل وقرآن

هبوط = بیرون وفروافکندگی

« خاک » و « زن »
جایگاه هبوط : فساد و درد ودشمنی

زال زر، تصویر انسانِ ضدِ هبوطی

پیدایش اندیشهِ« هبوط » درادیان نوری برضد اندیشهِ « انسانی که تخمِ خدا هست»

« خدا»، «بُن هرانسانی هست»،
واین بُن، یاخدا را،
نه کسی میتواند بیرون راند،
ونه اِلاهی میتواندِاورا فروافکند(اهبطوابگوید)

پیشگفتار

اندیشه « **هبوط** » درادیان نوری ، با اندیشه « **پیشرفت وتجدد** » گلاویزاست و هیچگاه نیز دست ازآن نمیکشد . ادیان نوری همه برشالوده اندیشه « هبوط، یا فروافکندگی » بناشده اند ، هرچند هرکدام صورتی دیگربدان داده اند . آنها این پدیده «هبوط» را، به کردار پدیده « پیشرفت و نوشوی ونوزائی » عرضه میکنند ، تا مردمان را افسون خود کنند . **عقب روی ، پیش روی هست !** آنان ، ادعا میکنند که **درعقب** ، « **اصل** » **هست** . با عقب روی و رجعت ، میتوان به « اصل » رسید ، و رسیدن به اصل ، همیشه پیشرفت و تجدد است . ولی **« اصل » یا «بُن » ، بیرون ازانسا ن نیست . اصل ، نه درعقبِ انسان ودرگذشته، ونه درجلو انسان ودرآینده هست ، بلکه همیشه درتن ِخود انسان هست وهمیشه ،حضور دارد، هرچند نیز آن را نشناسیم . شناختن غنای اصل خود، و شکوفا ساختن آن ، و لبریزشدن ازغنای خود ، یافتن اصل خود ، وخویشکاری بنیادی هرانسانی هست** . ولی آنچه را آنها ، اصل مینامند ، اصل نیست ، بلکه بطور**مجازی** ، اصل خوانده میشود . **اصل مجازی**، نه تنها اصل نیست، بلکه واژگونه ساختن گوهر ِ اصل ، و« بی اصل ساختن وبریدن ازاصل » است . **آنچه را به مجاز، اصل میخوانند ، درست « مبدء بریدگی وگسست ازاصل » هست، که ازدید، پوشانیده اند** .

هبوط جمشید درشاهنامه
یک روایت زرتشتی است

اندیشه هبوط (فرو افکنده شدن) درقرآن ، و اندیشه « بیرون راندن آدم ازباغ عدن » درتورات ، چیزی جزهمان اندیشه « بریدن پنهانی همزاد= ییما = جما » درگاتای زرتشت نیست . همه اینها، اندیشه « سلب اصالت ازاصل » هستند . « تخم» ، که تواءمان یا جفت ودوقلوی به هم چسبیده باشد ، باید ازهم بریده وجدا ساخته، وضد هم ساخته شوند، تا باهمدیگر، ازخود، نیافرینند . تخم ، تا تواءمان هست ، **خود-آفرین**، یا اصل (= ازخود) هست. هیچ چیزی به ویژه انسان، نباید « ازخود» یا به عبارت دیگر، « اصل یا تخم » باشد . اینست که زرتشت ، خودِ واژه « ییما = جم » را به معنای « همزاد » برگزید، درحالیکه ییما، نام نخستین انسان بود . این تصویرهمزاد درفرهنگ ارتائی به معنای آن است که نخستین انسان ، اصل همزاد ، یعنی « تخم = تواءمان » یا به عبارت دیگر « ازخود = اصل » است . ولی تصویر زرتشت ازهمزاد (جم) دو بخش ازهم بریده و متضاد باهمند. بدینسان زرتشت با یک ضربه ، انسان را ازاصالت (ازخود، بودن ، ازخود آفریدن ، ازخود سامان دادن، ازخود، بهشت ساختن ..) انداخت. همین سخن زرتشت ، معنائی جز به دونیمه ، ارّه کردن جمشید و مطرود ساختن « انسان ِ ازخود آفرین » نداشت و نداشته است و نخواهد داشت . چون جم ، بُن همه انسانها وبُن هرجانی و سراسرجهانست.

این بود که **یزدان شناسی زرتشتی** ، « **جم** » **را به سان« نخستین انسان» یا** « آدم » **خود** ، **نمیتوانست بشناسد** ، **چون جم که به معنای « جفت به هم چسبیده یا تخم = همبغ» هست،« ازخود آفریننده، ازخود روشن ، ازخودسامانده ، ازخود بهشت ساز» هست** . یزدان شناسی زرتشتی، افزوده براین کوشید که همه داستانهای مربوط به جم را چنان دیگرگونه سازد ، که این « ازخود آفرینی ، ازخود اندیشیندگی ، ازخود بهشت سازی » را دراو، محکوم سازد وکاری برضد اهورا مزدا سازد . برای اینکار، جمشید را ازنخستین انسان ونخستین شاه ، انداخت واورا سومین شاه ساخت . چون **نخستین انسان بودن، بیان فطرت انسانست** ، و**نخستین شاه بودن** ، **تعیین آرمان ونهاد حکومت درایرانست** . نخستین شاه بودن در داستان ،

گواهی دادن براینست که حکومت باید ، جهان را باخرد ورزی، چنانچه انسانها میخواهند ، بیاراید :

جهان را به خوبی من آراستم چنان گشت گیتی که من خواستم

در داستانِ شاهنامه ، که زیرنفوذ موبدان زرتشتی، روایت شده ، نشان داده میشود که جمشید با خردو خواستِش، مدنیت انسانی را میآفریند ولی خرد ورزی جمشید، دراوجش به همکاری او با دیو یا اهریمن میکشد، و علت هبوط یا برون افکندگی او میگردد و به دونیمه ارّه میگردد .

منی چون **بپیوست** با **کردگار** شکست اندرآورد وبرگشت کار

منی کرد آن شاه یزدان شناس **زیزدان بپیچید** وشد ناسپاس

« من » که امروزه نیروز بیان« شخص منفرد،یا ضمیرمنفصل اول » هست، وهرروز صدهابار برزبان هرایرانی میآید، به واژه manu درسانسکریت برمیگردد، که دارای معانی : متفکر، خداوند اندیشه ، انسان اول ، نوع بشر، آدم ، انسان کامل هست . **اولین منو** svayam bhuva نامیده میشود، که به معنای« قائم بالذات»، یا « **ازخود موجود** » است. بدینسان **هرانسانی خود را « من » مینامد، تا برآن گواهی دهد که من ازخود، هستم ، و ازنوع بشرم و نخستین ویژگی گوهریم « اندیشیدن درپژوهیدن » است** . من ، به معنای « اندیشنده ، خردورز» است . و « منیدن= منی کردن » به معنای فکرکردن و حدس زدن و تصورکردن و ملاحظه کردن و توافق داشتن و بیاد آوردن و اختراع کردن و کاوش وجستجو کردن و مطالعه کردن و گرامی داشتن است . هرانسانی، خودرا من مینامد ، تا یقین خودرا به گوهرش که اندیشنده بودن و گرامی داشتن و احترام گذاشتن واهل توافق بودن و .... است، بیان کند و به دیگران بگوید که مرا، چنین وجودی بشناسید. حالا ازخود میپرسیم که چگونه شد این جمشیدی که کارش « منیدن » برای آباد کردن جهان و آفریدن بهشت درگیتی بود ، درمنیدن ، فقط تکبروخودپرستی ، و « خود- خدابینی » را درمی یافت. **آیا « دراندیشیدن ، خدائی را درخود یافتن » ، گناهست ؟** چه شد که ناگهان دراندیشیدن، خدائی وارج خود را یافتن ، گناه شد ؟ منیدن، بجای رساندن به سعادت ، بلا و تباهی وهبوط و جرم آورد! چه شد که ناگهان منیدن (= اندیشیدن) ، تکبرو خودبینی و

خودپرستی وبرترمنشی و بزرگ منشی شد ؟ چه شد که ناگهان ، اندیشیدن ، گوهرکبروخود بزرگ بینی شد ؟ ودیگر معنای اندیشیدن و گرامی داشتن و توافق داشتن و ... را نمیدهد . درست همین دگرگونه شدن معنا ی « منیدن = منی کردن » ، بهترین گواه بر« خوار ساختن خرد انسان ، وانسان به کردارخرد ورز = من » است .

جم که« بیما= همزاد» است، تخم یا تواءمانی هست که ازخوشه سیمرغ (ارتای خوشه) افشانده شده، و خـرد ، نخستین پیدایش این تخم (همزاد= تواءمان) خدا درزندگیست ، و**دراندیشیدن ، گوهر خدائیش، میافروزد و این را حس میکند وارج مینهد** . هرانسانی خود را **تخمی ازخوشه ارتا**، یا خدا میداند و ارجمند میداند، و همکاری وهمپرسی با خدا میکند . **اندیشیدن برای انسان ، هماندیشی درخدا وهمپرسی با خداهست** . او نیازی به رقابت یا همچشمی با خدا ندارد، چون جفت وانبازبا خدا وهمجان با جانان هست. اوچنین خدائی را نمیشناسد . ولی **جم ، که همزاد وتخم خدای خوشه (ارتاخوشت) هست ، با آمدن زرتشت ، مطرود شده است** . ارتای خوشه یا سیمرغ ، جایش را به **اهورامزدای زرتشت** داده است که **خود را خوشه نمیداند و انسان را ، تخم خود نمیداند** .

ازاین پس ، این تخم جان خدا نیست که درجم افشانده شده وبا چشم آن جان خدائیش میاندیشد ، بلکه خردش، ازتخم جانی نروئیده که بهره ای ازخوشه جانانست . او همجان با جانان وهمگوهربا جانان نیست . اندیشیدن اوباخرد، ازاین پس ، کاری ضد خدائی میشود . این خدا ، دیگر، خدای خوشه ای نیست که تخم وجود خودش، بُن اندیشیدن درهرانسانی میشود .

جم ، چون خود ،دراثر« جفت بهم چسبیده = تواءمان بودن » ، « اصل= تخم»، وطبعا ازخود آفریننده واندیشنده وسامانده هست ، وبا خردش ، بهشت را برروی زمین میسازد، و خوشزیستی (خرداد) و دیرزیستی (امرداد) را با همین خرد و خواست ، آماده میسازد ، ولی چنین خردی ، درهراندیشیدنی ، طبعا همگوهری وهمسرشتی خود را با خدا درمی یابد. ولی زرتشت با جدا ساختن ازهم « جفت = بیما= پیوند »، و ضد هم ساختن دوبخش آن ، دیگر نمیتواند اینگونه همگوهری یا جفتی انسان با خدا را بپذیرد. انسان، دیگر، جفت خدا

نیست. بریدن اصل جفتی ، بریدن وازهم جداساختن ِهمه پیوندها وانبازهادرجهان هستی است . اینست که **خرد جم** ، **که ازخود، اندیش ، وازخود سامانده ، وازخود بهشت سازاست (چون تخم ِ خوشه خداهست) ، درتضاد با مفهوم اهورامزدای زرتشت قرارمیگیرد.** پس سرنوشت چنین خرد، همکارشدن با دیو واهریمنست .

این خرد ِ مدنیت سازو بهشت ساز، با دیواست که برای پرواز به آسمان (همگوهرشدن با خدا) همکاری میکند . **خرد انسانی که ازخود میاندیشد وازخود، مدنیت وسعادت را میسازد، ازخود ، شادی میآفریند ، اهریمنی میگردد.** منی کردن (که به معنای اندیشیدن برپایه پژوهیدن باشد) ، اینهمانی با خود پرستی وتکبرو خود بینی و نخوت می یابد . خود اندیشی انسان ، « انبازشدن با خدا » میباشد ، ولی این خدا که میخواهد جداگوهرازانسان باشد ، چنین کاری را گناه بزرگ میداند . درحالیکه **از دید گاه خدای خوشه ای (ارتای خوشه) درست این تخم خود خدا بود که بُن اندیشیدن درهرانسانی بود، وهرانسانی با اندیشیدن با خردش، دراندیشه هایش ، خودرا همگوهر وهمسرشت خدا (ارتا = سیمرغ) می یافت.** اگردرست دراندیشیدن با خرد ، خود را همگوهرخدا نمی یافت ، انکارخدا (سیمرغ یا ارتا) را کرده بود . هراندیشه ای درنگاهداری زندگی و شادساختن زندگی ، پروازمرغ جان به سیمرغ ، و همجانی با او بود . به عبارت دیگر، **دراندیشیدن ، انسان خود را بخشی ازخدا می یافت** . ولی با آمدن خدائی که خوشه نبود، و گوهری جدا ازانسان داشت ، انسان دربینش ، نباید احساس پیوستن به خدا (پروازو معراج) را داشته باشد . **پرواز به آسمان، در اندیشیدن و بینش ، قدغن و گناه شد (داستان کیکاوس ، داستانی دیگر درهبوط به روایت زرتشتی است)** . اندیشه های انسانی ، بینش خدائی نیست، وباآن فرق کلی دارد.

بدینسان ،منی کردن (اندیشیدن) ، منی کردن(خود را خدا انگاشتن) است ، پس ، انسان ، «ازخود اندیشیدن» ، برای آفریدن سعادت دراین جهان خاکی ، دچار اهریمن میگردد، و ازهمه جا رانده وآواره و ناپاک میشود. انسان با اندیشیدن باخرد خود ، نمیتواند خوشزیستی(خرداد) و دیرزیستی (امرداد) را بیافریند . اینست که پاداش این کارجمشید ، انداختن او « ازتخم بودن = از اصالت »

است . ازاین رو ، بُن همه انسانها که جمشید باشد ، به دونیمه ارّه میگردد . انسان دیگر، تخم (تواءمان = همزاد = همبغ = اصل) نیست . خدا هم دیگر، خوشه نیست که مجموعه به هم پیوسته تخمهاست. بدینسان **با نفی اصالت ازانسان (جم = همزاد = تخم ، مر+ تخم = مردم)** ، **خدا هم دیگر، اصل نیست** . تخم وخوشه به هم پیوسته وازیک گوهرند . اینست که تصویر خدا (اله) به کردار« اصل جهان وهستی » ، به کلی ازبین میرود .

خدای خوشه ای (ارتا خوشت= سیمرغ) اصلِ جهانست
الاهان نوری ، اصل جهان وانسان نیستند
خالق جهان ، اصلِجهان نیست

هیچکدان از الاهان نوری ، اصلِ انسان و اصل گیتی نیستند . با این دروغ وفریب، شالوده ادیان نوری نهاده میشود . **آنچه « اصل مجازی» است ، جانشین « اصل حقیقی » میشود** . آنگاه دوروفروافکندگی ازاین اصل مجازیست که بایست بدان بازگشت و ارتقاء یافت . درحالیکه درفرهنگِ اصیل ایران ، خدا ، تخمیست که درانسان افشانده و کاشته میشود . خدا، بُن وجود انسان میگردد . ولی دراین ادیان نوری ، نخستین انسان ، انسان ، ازخدا، درآغازبریده و جداشده است، ودرست این حالت جداشدگی است که گرانیگاه است و با این حالت هست که ، فروافکنده وبرون افکنده میشود . **درفرهنگ ایران ، خدا ، تخمیست که خودش ، درتن انسان میافتد ، و بُن هستی او میگردد، و همیشه دراو بطور زهشی و انبثاقی حضور دارد** . خدا ، اصلیست که بن هستی انسان وهرجانیست . انسان، یا بخشی ازهستی او، از اصلی ، یا ازبهشتی یا ازاوجی ، به علت لغزشی وگناهی یا سرپیچی ، فروافکنده نشده است ، بلکه **این خود اصل هست که دراو افشانده و پخش شده است وبُن ِ هستی انسانست. افشانده شدن خدا درانسان، خوارشدن و ذلیل شدن وپست وبی ارج شدن و نفرین شدن و رانده شدن نیست** . « بـر» ، و « بُن » ، همان یک تخم میباشد. تخم چه فراز باشد و چه درفرود باشد ، تخم (اصل) است . اینست که « خاک » که به معنای « هاگ = آگ» است و به معنای « تخم » هست

، بیان « ازخود بودن = اصل بودن » است . انسان، نیاز به عقب رفتن وارتجاع ندارد . اصلش ، در گذشته تاریخی یا یکی ازدوره های گذشته نیست . بلکه اصلش درهمان هستیِ خودش هست . تلاش برای رسیدن به اصل ، تلاش برای کشف واستخراج غنای ناشناخته خودش هست . خدا و حقیقت و غایت ، دربُن ناپیدای خودش موجود است که بایست بکاود و بجوید و ازخود بزایاند .

آیا «اصل » را در« ارتجاع » میتوان یافت ؟

هرچند اندیشه هبوط برضد اندیشه پیشرفت وتجدد است ولی همیشه **اندیشه هبوط ، خود را به شکل پیشرفت و تجدد جلوه میدهد** .
هراندیشه انحطاطی وقهقرائی ، که در گوهرش بازگشت به عقب است، به شکل « جنبش به اصل » عرضه میشود ، و رسیدن به اصل ، همیشه پیشرفت و تجدد است . اینست که **یک دوره از گذشته درتاریخ ، به شکل « اصل » عبارت بندی میشود** . ناگهان با یک ضربه ، **بازگشت به عقب ، تبدیل به « جنبش به اصل » میگردد** .
« اصل » ، پشت سر،ر تاریخ قرار دارد . « عقب روی » به رغم « پیشرفت درزمان » با اندیشه ِ« پیشرفت و تجدد» ، چنان آمیخته میگردد که آن دو را نمیتوان ازهم جدا ساخت. اینست که **هبوط به شکل پیشرفت ، روانها را تسخیرومسحورمیکند** . این اندیشه درتصویری که یزدان شناسی زرتشتی از درخت زمان ساخته ، ترکیب این دو اندیشه را باهم نشان میدهد . درخت زمان، میروید و پیشرفت میکند ، ولی شاخه های بالاترش به تدریج ازفلزهای کم ارزشترند . در پیشرفت زمان ، فساد وتباهی میافزاید . اندیشه پیشرفت با اندیشه ارتجاع باهم ، میآمیزند . درروند پیشرفتن، پس ترمیرویم . همانطور درروند پس رفتن نیز، پیش میرویم . یک دوره گذشته تاریخ را بازگردانیدن وبر روانها و خردها چیره ساختن یکی ازصورتهای هبوط است، که شکل پیشرفت و تجدد عرضه میشود . هبوط ، ازبالا ، فروافکنده شدن است . هبوط ، ازجایگاه سعادت وکمال وروشنی ، به جایگاه نحوست ونقص و تاریکی رانده شدنست .

درداستانهای آدم یا انسان نخستین ، این « اندیشه هبوط، درتصویر» ، جاسازی شده است .

خدای خوشه ای ، اندیشه هبوط را نمیشناسد

تاریخ تحولات روانی و اندیشگی ودینی و اجتماعی ایران ، تاریخ پیکاروستیزبا تصویر « **خوشه بودن خدا** » هست . این تصویر بسیارپیش پا افتاده وساده، دارای چنان ژرفا و بلندی هست که به آسانی چشمگیرنیست . **جانها وانسانها وهستان درگیتی ، همه تخمه هائی هستند که بگونه ای نا دیدنی و ناگرفتنی به هم پیوسته اند و این خوشه ، ارتـای خوشه (ارتاخوشت= اردوشت. وشی = خوشه)، یا سیمرغ ، خدای ایرانست** . دراین جهان نگری ، خاک وآسمان باهم یک سرشت وگوهرند . ازخدا، چیزی برون و فروافکنده نمیشود . این خدای خوشه ای ، هبوط را نمیشناسد .

خوشه ،« خود را میافشاند و خود را پخش میکند » . خدا ، خود ، دنیا یا گیتی وخاک میشود . **افشاندن خوشه ، معنای « توزیع کردن و پخش کردن » داشته ، نه معنای « فروافکنده شدن و به زیرو پستی فرو افتادن و خوارشدن »** . رد پای این اندیشه ، ازجمله در کردی باقی مانده است. **فرورد** (فروهر، ارتا فرورد) ، **فره وشی** نیز نامیده میشود . « وشی» که درکردی « وه شی= وه شه ی » نوشته میشود، به «خوشه» گفته میشود، و همان واژه « فش ، افشاندن » است . **خوشه (وشی) ، گوهر ِ « افشانندگی » هست . خوشه ، خودرا میافشاند و توزیع و پـخش میکند** . چنانچه واژه « وه شانه وه » درکردی به معنای توزیع کردنست . وه شیار، به معنای پخش کننده است . وه شین ، وسیله پخش کردن است . وه شینه ک ، **وسائل ارتباط جمعی** است . ازاین رو نام این خدا : « بغ = بگ = بک » بود . به رام که مادر زندگی و زمان بود ، « بغ رام = بگ رام » گفته میشد که درترکی « بیرام » شده و به معنای « جشن » بکار برده میشود . این خدا ، بغ هست ، خدائیست که پخش وبخش وبخت میشود، هرچیزی وکسی ، بهره ای وسهمی ازاین خداست . این خدا ، نعمت وخوبی وخوشی وخرد ....را میان مردمان تقسیم نمیکند ، بلکه « گوهرخودش

» وگوهرجشنی اش ، گوهرپخش شونده هست . هرجانی یا خردی ، بخشی وبهره ای ازجان وخرد ارتای خوشه (سیمرغ) است . خدا، خوشه ایست که افشانده میشود و تخمهای افشانده وپخش شده ، گیتی و انسان وجانورو گیاه هست .

پیکاربااین تصویر، و برآیند های نهفته درآن ، که برای قدرتمندان وقدرتخواهان ، بسیارخطرناک بود ، زود آغازشد . سراندیشه « هبوط = بیرون وفرو افکندگی » ، در پیکار با این تصویر، ضرورت داشت و درصورتهای گوناگون ، چهره به خود گرفت . پیدایش اندیشه هبوط برضد اندیشه « انسانی که تخم خدا هست » وبرضد « خاک وزمینی که تخم خدا هست» ، میباشد. **تصویرخوشه بودن خدا ، برضد پیدایش همه گونه قدرتها و رشد و بقای آنها بوده وهست** . این بود که میبایستی اندیشه « افشاندن ، وپخش شدن تخمهای خدا ازخوشه خدا » ، تبدیل به « بیرون وفرو افکند ن تخمی گردد که دیگر، توءمان= اصل » نیست . **مسئله** ، **تبدیل « خدای خود افشان و خود پاش و خود بخش » به « الاهِ ازخود، بُرنده و راننده و فرو افکننده » بود** .

طرد و نفیِ این « همسرشتی وهمگوهری خدا ، با همه هستان ، وبویژه با انسان »، بنیادِ اندیشه « هبوط » هست . هبوط ، استوار براندیشه « فرازو فرود » یا « درون وبرونِ» بریده وجدا ازهم ، هست که دارای گوهرهای متضاد ند . « بیرون افکندن آدم از باغ عدن (گان) درتورات هم ، استواربر بریدگی و تضاد دو جایگاه ازهمست . دریک جا ، امکان همسرشتی و همگوهری با یهوه هست که باید رفع ونفی گردد، و درجای دیگر (خاک) ، دیگر امکان همسرشتی وهمگوهری بطورکلی با یهوه نیست . « خاک» و« زن » ، جایگاه هبوط، یا برون وفرو افکندگی و راندگی ازِ**الاه** (همگوهری با اِلاه) هست .

زال زر، تخم توءمانی هست که با پَرِسیمرغ به جهان خاکی میآید
خاک، هاگِ (تخم)ِسیمرغ بالدار میشود
خاک، ارجمند میگردد (ارج=سیمرغ)

داستان زال زر، درست درپیکار با این اندیشه هبوط در این ادیان نوری و همچنین برضد یزدان شناسی زرتشتی، پیدایش یافته و آشکارا ، برضد این جهان بینی ها برمیخیزد ، و خاک را جایگاه هبـوط نمیداند . اندیشه ارجمند شمردن خاک که زال زر، منادی آنست ، ریشه درسرنوشت خودش دارد . ازآنجا که او تخم خدای خوشه ایست ، درگوهرش تخمی یا توءمان هست (زال زر، درزادن ، دورنگ هست) ، از خدای حاکم در اجتماع خانواده سام ، دورافکنده میشود ، ولی سیمرغ که ارتای خوشه میباشد، اورا ، به خانه خدا میبرد ومیپرورد ، و آنچه را که مردم وپدرش به حکم خدای دیگر، خوار ساخته اند ، ارجمند میکند ، و سپس با دادن پـرخود که گواه برجفت بودن همیشگی او با خدا هست ، به خاک برگردانیده میشود . ازاین پس ، **انسان ، با پرسیمرغ به خاک(= تخم) بازمیگردد** . خاک ، جایگاه جفت بودن انسان با خدا میشود .

هبوط چیست ؟

مسئله ای که به نام هبوط درقرآن و درتورات به نام « بیرون راندن آدم ازباغ عدن» آمده ، دربنیاد، این مسئله بوده است که « **پـیـونـد»** **به کردار« اصـل » ، باید طرد و حذف ونفی وانکارگردد** . به عبارت دیگر، « **عشق ومهروآمیزش= پیوند » ، اصل آفرینندگی وپیدایش نیست** . پیوند که « پات + وند» باشد به معنای « بند جفت باهم » است . تخم ، که توءمان = همزاد = انباز(هم بغ) باشد، بیان همین « اصل » بود . « **پیوند »** ، **اصل آفرینندگی وپیدایشِ روشنی و جنبش وشادی است** . « تخم» ، بیان این سراندیشه بود . هبوط ، نفی و طرد این اندیشه است که « تخم= پیوند ، اصل است » . برای واقعیت دادن به این اندیشه باید جفت = همزاد = انباز

1- ازهم بریده و جدا ساخته شوند
2- درگوهر، متضاد باهم بشوند (فرازوفرود ، درون و بیرون)
3- ومنکرآن شد که آنها، باهم پیوند داشته و همگوهربوده اند .

البته فرهنگ ارتائی = سیمرغی درایران که برشالوده این اندیشه بنا شده بود که « پیوند، اصل آفریننده روشنی وشادی و بهی وزندگی است، چنان نیرومند بود که چنین امکانی را به مفهوم « اهورامزدای زرتشت » نمیداد، و یزدان شناسی زرتشتی و خود زرتشت برغم همه تلاشهای خود برضد مفهوم جفت= یوغ = همزاد= همبغ ، مجبور بودند که تا اندازه زیادی دراین چهارچوبه بمانند .

دراینکه « تخم افشاندن » با بذرافشانی درکشاورزی و ازسوی دیگر با « کاشتن تخم مرد در زهدان زن » سروکاردارد ، خواه ناخواه ، **هبوط ، یکراست در« خاک » و در« زن » ، جایگاه فروافکندن تخم را میدید، و آن دو را با هم اینهمانی میداد** . درجهان بینی ارتائی ، آسمان و زمین (خاک) باهم جفت ویوغ و همبغ بودند، وباهم یک تخم (توأمان) بودند . ولی درمفهوم ِهبوط ، این رابطه بکلی به هم میخورد . خاک و زن ، جایگاه افکندگی میشد . ردپای این رابطه، نزد مولوی (مثنوی دفترششم) باقی مانده است :

یوسفم درحبس تو ای شه نشان   هین زدستان زنانم وارهان
ازسوی عرشی که بودم مربط او   شهوت مادر فکندم که اهبطوا
پس فتادم زان کمال مستتم   ازفن زالی ، به زندان رخم
روح را ازعرش آرد درحطیم   لاجرم کید زنان باشد عظیم
اول وآخر، هبوط من ززن   چونکه بودم روح و چون گشتم بدن
بشنواین زاری یوسف درعثار   یا برآن یعقوب بیدل رحم آر
ناله ازاخوان کنم یا از زنان   که فکندندم چو آدم ازجنان

البته «هبطة » به معنای « **زمین هموار وپست** » است (منتهی الارب). **فروافکنده شدن** ، همان معنای **خاک شدن** را دارد، چون هبطة، خاک هست . خاک، درگوهرش ، خوار است . ولی درعربی ، برای جدا کردن دومعنا ، که دراصل باهم آمیخته بوده اند ، آن واژه را با الفبای متفاوت مینویسند (ط بجای ت ، یا س بجای ص ، یا ز، بجای ظ و ض .....) . بخوبی همین نکته را در « هبطة و هبة » میتوان دید . هبت به معنای فرود آوردن ، فرود آوردن چیزی ازمنزلتش ، پست گردانیدن و فروافکندن » است که همان معنای هبوط را دارد . ولی « هبة » معنای اصلیش رانیز حفظ کرده است : بانگ کردن برای گشنی + هیجان نز برای گشنی+ خواندن گشن را به گشنی (معجم

متن اللغة). هبوط درواقع انداختن نظفه مرد در زهدان زن بوده است. زن ، خاک و خوارو‌پست میشود . تخم که نطفه مرد باشد ، فرو افکنده و خوارو‌پست میشود ، وازخاک (پستی وحقارت و مذلت) آفریده میشود .

همین معنا در رابطه با حیات انسان، در« **دنیا»** درقرآن هست . درقرآن میآید که زندگی دردنیا، جز متاع غرور نیست(ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور، قرآن 3 \ 185) . این آیه قرآنی، همان پدیده هبوط را باز عبارت بندی میکند . فقط باید به سراغ معانی اصلی « دنیا » و « متاع » و « غروز» رفت ، تا نقاب ازچهره پوشیده « تحقیردنیا و لذایذش » بیفتد. البته غرور بطورمتداول ، دارای معانی تکبرونخوت و به خودبالیدن و پنداشت است، و غَرور به معنای فریبنده و دیو فریبنده و دنیاست . ولی معنای اصلی اش که به پس رانده شده ومخفی ساخته شده است 1- میان دو ران و شکافهای بین گوشتهای رانها میباشد . و « متاع غرور» ، لته حیض را گویند (کهنه بی نمازی) و« متاع » درعربی ، به معنای « شرم زن ، متاع المراء، فرج زن » (بحرالجواهر، ذیل اقرب الموارد) است . وخود « دنیا » ، به معنای « زن » است . ازاین معانی بخوبی **میتوان درقرآن ، اینهمانی ، دنیا و جهان خاکی و زندگی درجهان خاکی ازیکسو و با زن ، ازسوی دیگر، و بیهودگی و بی ارزشی وبی ارجی هردو را باهم دید** . خواه ناخواه « **تمتـع»** از زندگی درجهان خاکی ، که یکراست « **تمتع از متاع** » است ،**یک عمل جنسی وشهوانیست، و همه متاعهای جهان ، چیزجزهمان متاع المراء نیست، که بکلی ، اصل فساد وهبوط و تباهی وعداوتست ، و هر« تمتعی ازمتاعهای دنیا» ،« بیرون و فروافکندگی ازهویتِ خدائی » میگردد** . خاک و زن ، هردو ، جایگاه سقوط و بیگانه شدن ازاصل و غربت و راندگی ، جایگاه انحطاط و فرو افتی ، جایگاه فاسد شوی میگردند . این سراندیشه ها درقرآن وتورات وانجیل هستند که چیره بر احکام ونواهی فرعی هستند، و منش آنهارا معین میسازند . گرانیگاه این ادیان، این اندیشه ها هستند نه احکام و نواهی.